

ماهیت حقوقی و فقهی دعوای اعسار

حمید ابهری^۱

مراد طلایی فیروزجایی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۴

چکیده

دعوای اعسار اعم از اعسار از هزینه‌ی دادرسی و محکوم‌به، یکی از شایع‌ترین دعوای مطروحه در محاکم است و همین امر ایجاب می‌کند تا این دعوا بهتر شناسایی شود. یکی از موضوعات مهم در مورد دعوای اعسار و اساساً هر دعوایی، مالی یا غیرمالی بودن آن است. اگرچه دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۶۲ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۹ این دعوا را غیرمالی اعلام کرده است، اما این رأی خدشه‌پذیر و قابل نقد است. در این مقاله تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که آیا دعوای اعسار، مالی است یا غیرمالی؟

واژگان کلیدی: دعوای اعسار، مالی، غیرمالی.



^۱ دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) - hamid.abhary@gmail.com

^۲ دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه مازندران - moradtalaei@yahoo.com

مقدمه

دعوا اگرچه از حق اصلی متمایز است، اما ارتباط کاملی بین دعوا و حق اصلی وجود دارد؛ به گونه‌ای که ویژگی‌های حق اصلی در دعوا منعکس می‌شود. این ارتباط، مبنای سنتی دسته‌بندی دعاوی می‌باشد. برای مثال، دعاوی را با توجه به ماهیت حق مورد اجرا، می‌توان به دعاوی عینی، شخصی و مختلط تفکیک نمود؛ همچنین با توجه به موضوع حق مورد اجرا، دعاوی به منقول و غیرمنقول تقسیم می‌شوند. دسته‌بندی دعاوی به مالکیت و تصرف هم یک دسته‌بندی فرعی از دعاوی غیر منقول است. تقسیم‌بندی دیگری که از دعاوی وجود دارد، دعاوی مالی و غیرمالی است.

در این مقاله، پس از بیان موارد اهمیت تقسیم‌بندی دعاوی به مالی و غیرمالی، ملاک‌هایی که در خصوص تفکیک این دو دسته از دعاوی وجود دارند، بیان می‌شود و در پایان، در مورد مالی یا غیر مالی بودن دعاوی اعسار بحث خواهد شد.

۱ - فایده و اهمیت تقسیم‌بندی دعاوی به مالی و غیرمالی

در ابتدا باید توجه داشت که انتخاب عنوان "درخواست مالی و غیرمالی" یا "خواسته مالی و غیرمالی" به جای عنوان "دعوی مالی و غیرمالی" رساتر است؛ زیرا دایره‌ی شمول درخواست یا خواسته، وسیع‌تر از دعوا بوده و درخواست‌های امور حسبی که عنوان دعوا بر آنها مصداق ندارد مانند درخواست انحصار وراثت و همچنین خواسته‌هایی که عنوان "دعوا" نداشته بلکه صرفاً یک درخواست ساده است از قبیل؛ درخواست‌های صلح و سازش، تأمین دلیل، تأمین خواسته و دستور موقت را شامل می‌شود. اما از آنجایی که در پاره‌ای از مواد قانون آیین دادرسی مدنی مثل مواد ۲۳۰، ۲۷۱ و ۲۷۷، عنوان دعاوی مالی و دعاوی غیرمالی به کار رفته و این عنوان در مباحث آیین دادرسی مدنی، مأنوس‌تر از عناوین فوق‌الذکر است، در نتیجه از همان عنوان دعاوی مالی و غیرمالی استفاده می‌گردد. (کریمی، ۱۳۸۲: ۸۲)

موارد اهمیت تشخیص دعاوی از حیث مالی یا غیرمالی بودن به شرح ذیل قابل بیان هستند؛

۱-۱: از حیث تقویم خواسته

موضوع تفکیک دعاوی مالی و غیرمالی از این لحاظ دارای اهمیت است که در دعاوی مالی، خواهان مکلف است خواسته‌ی دعوا را تقویم نماید، در حالی که در دعاوی غیرمالی،

مسئله‌ی تقویم خواسته مطرح نیست. مطابق بند ۳ ماده‌ی ۵۱ ق.آ.د.م. از جمله نکاتی که خواهان مکلف است در دادخواست به آن تصریح نماید، تعیین بهای خواسته یعنی تقویم آن در دعوای مالی است و در ادامه‌ی همین بند آمده است که چنانچه خواسته دعوایی، غیرمالی باشد، به تقویم خواسته نیازی نیست. تقویم خواسته یعنی تعیین بهای خواسته و مشخص نمودن ارزش آن مطابق واحد پول رایج کشور.

۲-۱: از حیث هزینه دادرسی

یکی از مسائل مهمی که در رابطه با تفکیک دعوای مالی و غیرمالی در قانون آیین دادرسی مدنی عنوان گردیده است، لزوم پرداخت هزینه دادرسی در دعوای مالی بر مبنای خواسته یا ارزش خواسته است. از آنجایی که هزینه دادرسی در دعوای غیرمالی مبلغ ناچیزی است^۱، از این رو، لزوم شناخت و تفکیک دعوای مالی و غیرمالی از این لحاظ نیز دارای اهمیت بوده و این موضوع همواره یکی از مسائل اختلافی مابین مسئولان دفاتر دادگاه‌ها و مطرح‌کنندگان دعوای (خواهان‌ها) بوده که در مرحله‌ی تقدیم دادخواست یا تکمیل آن بروز می‌نماید و در نهایت ممکن است قرار رد دادخواست به علت نقص آن از لحاظ عدم پرداخت هزینه دادرسی صادر شود.

۳-۱: از حیث قابلیت تجدیدنظر یا فرجام خواهی آرای دادگاه‌ها

قانون آیین دادرسی مدنی در رابطه با قابلیت تجدیدنظر و یا فرجام خواهی، بین دعوای مالی و غیرمالی فرق گذاشته است و در دعوای مالی نیز با توجه به میزان خواسته، قابل تجدیدنظر بودن و یا فرجام بودن این دعوای مشخص می‌شود؛ از این رو، شناخت و تفکیک دعوای مالی و غیرمالی از این لحاظ دارای اهمیت است.

مطابق بند ب ماده‌ی ۳۳۱ ق.آ.د.م. کلیه‌ی احکام صادره در دعوای غیرمالی قابل تجدیدنظر است، در حالی که در دعوای مالی، مطابق بند الف از همین ماده، تنها احکامی قابل تجدیدنظر است که خواسته‌ی دعوا یا ارزش آن بیشتر از سه میلیون ریال باشد. همچنین مطابق بند ج ماده‌ی ۳۳۱، احکام راجع به متفرعات دعوا در صورتی قابلیت تجدیدنظر دارند که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد. بدین ترتیب، مسئله‌ی مالی یا غیرمالی بودن دعوا به طور

^۱ هزینه دادرسی دعوای غیرمالی، در حال حاضر ۵۰ هزار ریال است ولی در دعوای مالی، هزینه دادرسی مرحله بدوی تا ۱۰ میلیون ریال، ۱/۵ درصد و مازاد بر آن، ۲ درصد خواسته یا بهای آن است. (بند ۱۲ و ۱۳ ماده‌ی ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳)

غیرمستقیم، در رابطه با قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن قرارهای احصا شده در ماده‌ی ۳۳۲ ق.آ.د.م. نیز مؤثر است. در رابطه با مسئله‌ی فرجام نیز، مطابق بند ۱ از قسمت الف ماده‌ی ۳۶۷ ق.آ.د.م.، احکامی که خواسته‌ی آن بیش از بیست میلیون ریال باشد (در دعاوی مالی) قابل فرجام است و در دعاوی غیرمالی نیز مطابق بند ۲ از قسمت الف همین ماده، احکام صادره در خصوص تعدادی از این دعاوی قابل فرجام می‌باشد. این موارد عبارتند از: احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف، ثلث، حبس و تولیت. همچنین در مورد قرارهای قابل فرجام صادره از دادگاه بدوی نیز که در بند ب ماده‌ی ۳۶۷ ق.آ.د.م. مشخص گردیده‌اند، شرط است که اصل حکم راجع به آنها قابل رسیدگی فرجامی باشد. آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر در امور مالی، قابل فرجام نیست، اما در برخی از دعاوی غیرمالی، شامل احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر و وقف قابل فرجام است. (ماده‌ی ۳۶۸ ق.آ.د.م.)

۱-۴: از حیث ادله‌ی اثبات

قانون آیین دادرسی مدنی از لحاظ تعداد و جنسیت گواه بین دعاوی مالی و غیرمالی تفاوت قائل شده است. ماده‌ی ۲۳۰ قانون مزبور در این خصوص چنین مقرر داشته است: «در دعاوی مدنی (حقوقی) تعداد و جنسیت گواه، همچنین ترکیب گواهان با سوگند به ترتیب ذیل می‌باشد:

الف- اصل طلاق و اقسام آن و رجوع در طلاق و نیز دعاوی غیرمالی از قبیل؛ مسلمان بودن، بلوغ، جرح و تعدیل، عفو از قصاص، وکالت، وصیت با گواهی دو مرد.

ب- دعاوی مالی یا آنچه که مقصود از آن مال می‌باشد از قبیل؛ دین، ثمن مبیع، معاملات، وقف، اجاره، وصیت به نفع مدعی، غصب، جنایات خطایی و شبه عمد که موجب دیه است با گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن. چنانچه برای خواهان امکان اقامه‌ی بینه‌ی شرعی نباشد می‌تواند با معرفی یک گواه مرد یا دو زن به ضمیمه‌ی یک سوگند ادعای خود را اثبات کند. در موارد مذکور در این بند، ابتدا گواه واجد شرایط شهادت می‌دهد، سپس سوگند توسط خواهان ادا می‌شود.

ج- دعاوی که اطلاع بر آنها معمولاً در اختیار زنان است از قبیل؛ ولادت، رضاع، بکارت، عیوب درونی زنان با گواهی چهار زن، دو مرد یا یک مرد و دو زن.

د- اصل نکاح با گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن».

همان‌گونه که ملاحظه شد، از لحاظ ادله‌ی اثبات در چارچوبی که ماده‌ی ۲۳۰ ق.آ.د.م. مشخص نموده بین دعوای مالی و غیرمالی تفاوت وجود دارد.

علی‌رغم موارد اهمیت مسئله، برخی نیز تقسیم دعوای مدنی به دعوای مالی و غیرمالی را غیرقابل توجیه می‌دانند؛ با این استدلال که مثلاً دعوای تخلیه و خلع ید، آثار نزدیک به هم دارد ولی اولی غیرمالی و دومی مالی است، در حالی که چه بسا هزینه‌ای که دولت به مفهوم عام، صرف رسیدگی به دعوای غیرمالی می‌کند، بسیار بیشتر از دعوای مالی باشد. (کاویانی، ۱۳۸۲: ۲۴۳)

۲- ملاک‌های تشخیص دعوای مالی از غیرمالی

برای تشخیص دعوای مالی و غیرمالی، معیارهایی ارائه شده است که ابتدا ملاک‌های ارائه شده در فقه و سپس معیارهای ارائه شده در حقوق موضوعه بررسی می‌شوند.

۲-۱: در فقه

برای به دست آوردن مستند شرعی احکام حقوقی، دو راه وجود دارد؛ راه نخست، مراجعه به آیات و روایات و راه دوم، بررسی نظرات فقها و قواعد عمومی شرعی است. راه نخست، مربوط به احکامی است که نص شرعی دارد و راه دوم، مربوط به احکامی است که تصریح شرعی در مورد آنها وجود ندارد. مسئله‌ی دعوای مالی و غیرمالی جزء گروه دوم است؛ زیرا زمانی که قرآن و روایات به عنوان دو منبع اصلی شرعی در دسترس مسلمانان بود، دادرسی به معنای کنونی وجود نداشت تا مردم دعوای خود را به صورت مالی یا غیرمالی مطرح کنند و آن‌گاه از معصوم سؤال شود که کدام دعوا مالی و کدام دعوا، غیرمالی است. (مهاجری، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

آنچه که در میان احکام فقها مفید و قابل توجه است، احکامی است که با طریقه‌ی اثبات دعوای مرتبط است. چرا که فقها، بعضی از دعوای را با سوگند یا شهادت یک شاهد و سوگند قابل اثبات ندانسته و بعضی دیگر از دعوای را با این دلایل قابل اثبات می‌دانند. در این دسته از احکام، با این که در فقه کهن، تقسیم‌بندی کلی در مورد دعوای مالی و غیرمالی دیده نمی‌شود، اما در ارتباط با ادله‌ی اثبات دعوای مالی و غیرمالی مباحثی مطرح شده است. از جمله:

برخی از فقها گفته‌اند: «بعضی از حقوق، فقط با شهادت دو مرد عادل اثبات می‌شوند؛ مانند ارتداد، قذف، شرب خمر، سرقت و ... بعضی دیگر از حقوق با شهادت دو شاهد مرد یا یک

شاهد مرد و دو شاهد زن یا با شهادت و سوگند اثبات می‌شوند مانند دیون و اموال و جنایات موجب دیه. تمام آنچه با شهادت یک مرد و دو زن ثابت می‌شود، با شاهد واحد و سوگند نیز ثابت می‌شود و این، شامل تمام آنچه می‌شود که مال یا مقصود از آن مال باشد مثل دین، قرض، غصب، عقود معاوضی از قبیل بیع و صلح». (شهید اول، ۱۳۸۵: ۱۸۸)

بدین ترتیب آنچه از کلام ایشان به دست می‌آید این است که از نظر ایشان، دعاوی غیرمالی جز در موارد خاص، منحصرأً با شهادت دو مرد و مطلق دعاوی با یک شاهد و سوگند نیز قابل اثبات هستند.

برخی دیگر در این زمینه معتقدند: «حقوق در رابطه با شهود به ۵ دسته تقسیم می‌شوند، دسته‌ی اول، حقوق قابل اثبات با شهادت چهار مرد مانند زنا و لواط. دسته‌ی دوم، حقوق قابل اثبات با شهادت دو مرد مانند قذف و شرب خمر که این موارد، حق الله هستند و هدف آنها تحصیل مال نیست. دسته‌ی سوم، حقوق قابل اثبات با شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن، که حق مالی، حقی است که هدف آنها، مال است مانند دیون و اموال. دسته‌ی چهارم حقوق مشترک میان حق الله و حق الناس که با یک شاهد و قسم قابل اثبات است مانند خلع و نکاح و سرقت. نکاح از آن جهت که اطاعت زن را از مرد به همراه دارد، غیرمالی است و از آن جهت که نفقه و مهریه را در پی دارد مالی است. و دسته پنجم، حقوق قابل اثبات با شهادت مردان و زنان به صورت انفرادی و اجتماعی مانند ولادت، عیوب درونی زنان و (امینی و آیتی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۵۹)

بعضی از فقهای معاصر، دعاوی دین را در دو صورت با یک شاهد و سوگند قابل اثبات دانسته‌اند؛ صورت اول این است که مدعی در نظر داشته باشد اصل وجود دین را اثبات کند، صرف نظر از اینکه منشأ و سبب دین چه باشد. صورت دوم این که علاوه بر اثبات وجود دین، اثبات سبب آن نیز در نظر مدعی مطرح باشد. در این دو صورت دعوائی که اقامه می‌شود دعوی دینی است؛ دین به معنای اعم، کلیه دعاوی مالی را شامل می‌شود. (خمینی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۳۷۰، ج ۴: ۲۷۲)

از بررسی نظرات فقها استنباط می‌شود که آنجا که شهادت زنان به تنهایی پذیرفته می‌شود، نظر به غیرمالی بودن دعوا داشته‌اند. همچنین اگر دعوائی با شاهد مرد و زن و یا با شاهد و سوگند قابل اثبات دانسته نشده باشد، دعوا غیرمالی و در غیر این صورت، مالی خواهد بود. (مهاجری، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

به نظر می‌رسد نتوان با استفاده از کلام فقها، معیاری کاربردی برای تفکیک دعوای مالی و غیرمالی به دست آورد؛ زیرا اگر بخواهیم از توجه به طریقه‌ی اثبات دعوا و حد نصاب شهود به این نتیجه برسیم که بالاخره کدام دعوا مالی و کدام دعوا غیرمالی است، ابتدا باید طریقه‌ی اثبات آن را کشف کنیم و این در حالی است که، تا دعوا از حیث مالی یا غیرمالی بودن مشخص نگردد، اساساً نمی‌توان درباره طریقه‌ی اثبات آن نظر داد. به عبارت دیگر، نحوه و چگونگی اثبات یک دعوا، تابعی از نوع دعوا از حیث مالی یا غیرمالی بودن آن است.

در فقه، در مورد نحوه‌ی اثبات دعوای اعسار چیزی بیان نشده است ولی در قانون اعسار، در مورد اعسار از محکوم‌به، به شهادت به عنوان یکی از ادله‌ی اثبات این دعوا اشاره شده است و تعداد شهود لازم، چهار شاهد اعلام شده است. در مورد اعسار از هزینه‌ی دادرسی نیز به استناد ماده‌ی ۵۰۶ ق.آ.د.م. شهادت کتبی حداقل دو نفر باید ضمیمه‌ی دادخواست اعسار گردد. همان طور که پیداست، نمی‌توان از روی تعداد شهود لازم برای اثبات ادعای اعسار، در مورد مالی یا غیرمالی بودن آن نظر داد.

۲-۲: در حقوق موضوعه

در نوشته‌های اساتید حقوق ایران و نیز رویه‌ی قضایی، در مورد ملاک و معیار تشخیص دعوای مالی از غیرمالی دیدگاه‌های متنوعی ابراز شده است.

برخی از طریق استقرا در قوانین موضوعه تلاش نموده‌اند مصادیق دعوای مالی و غیرمالی را تفکیک کنند. به عقیده‌ی یکی از حقوقدانان، اگرچه در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، دعوای مالی و غیرمالی تعریف نشده‌اند و ضابطه‌ی خاصی نیز برای تفکیک آنها تعیین نگردیده است، اما با بررسی موادی از قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴، می‌توان تا حدودی نظر قانونگذار را در این خصوص احراز نمود. با این توضیح که ماده‌ی ۷ قانون اخیرالذکر، در تقسیم دعوای مالی بین دادگاه حقوقی یک و دو، نصاب دو میلیون ریال (خواسته) را تعیین نموده است؛ از این رو، طبق این نظر می‌توان گفت هر جا که قانونگذار در تعیین دعوای قابل طرح در این دادگاه، رعایت حد نصاب گفته شده را لازم دانسته است، دعوا، مالی و در غیر این صورت، غیرمالی خواهد بود؛ برای مثال، دعوای راجع به حقوق مالی از قبیل؛ شفعه، (بند ۱۲ ماده‌ی ۷) و دعوای مربوط به حق انتفاع (بند ۴ ماده‌ی ۷)، مالی محسوب می‌شوند؛ زیرا قانونگذار، این دعوای را با توجه به میزان خواسته در صلاحیت دادگاه حقوقی یک قرار داده است و دعوای از قبیل دعوای مربوط به ترکه و تصفیه و تقسیم آن یا دعوای رفع مزاحمت، غیرمالی هستند، زیرا قانونگذار، بدون توجه به میزان

خواسته، این دعاوی را در صلاحیت دادگاه حقوقی دو قرار داده است (بند ۱ ماده‌ی ۷).
(زاهدی، ۱۳۸۰: ۱۶۶)

این روش، در تشخیص خواسته مالی از غیرمالی کارساز نیست زیرا اولاً، قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴، معیاری کلی ارائه نکرده است تا بتوان در مورد مالی یا غیرمالی بودن سایر دعاوی نظر داد که تصریحی در خصوص آنها وجود ندارد؛ بلکه در این قانون، تنها به تعداد محدودی از دعاوی اشاره شده است. ثانیاً این قانون منسوخ شده است و سکوت قوانین بعدی از جمله قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ درباره‌ی ملاک تعیین دعاوی مالی از غیرمالی سبب شده است که در نشست‌های قضایی متعدد و نیز در استعلاماتی که از اداره‌ی حقوقی شده است، بارها از ماهیت دعاوی مختلف از حیث مالی یا غیرمالی بودن سؤال شود. دلیل این پرسش‌ها، نبودن یک معیار ثابت و واحد است. حتی خود اداره‌ی حقوقی نیز در موضوعات مشابه، نظریات متفاوت ارائه کرده است. برای مثال اداره‌ی حقوقی، دعاوی اعتراض به رأی هیات موضوع ماده‌ی ۱۴۸ قانون ثبت را مالی دانسته است اما بعد از مدتی، طی نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۴۸۶۴ مورخ ۱۳۷۷/۶/۳۰، دعاوی اعتراض به تصمیم کمیسیون ماده‌ی ۱۲ قانون زمین شهری را غیرمالی دانسته است. (معاونت آموزش و تحقیقات قوه‌ی قضاییه، ۱۳۸۸: ۱۴)

بعضی از اساتید حقوق، قصد خواهان برای به دست آوردن مال را ملاک مالی بودن دعوا دانسته و اظهار داشته‌اند که دعاوی مالی، دعوایی است که مقصود از اقامه‌ی آنها، مستقیماً به دست آوردن مال باشد مانند دعاوی مطالبه‌ی مبلغی وجه نقد یا یک قطعه فرش یا زمین که در آن، خواسته مستقیماً ارزیابی و هزینه‌ی آن پرداخت می‌شود و دعاوی غیرمالی، دعوایی است که موضوع آن، مستقیماً مطالبه‌ی مال نباشد اگرچه به طور غیرمستقیم منجر به تحصیل مال شود مانند دعاوی تصرف عدوانی. (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۲۹)

برخی دیگر از حقوقدانان معتقدند چنانچه حقی که در واقع یا حسب ادعا، تزییع یا انکار شده، مالی باشد، دعاوی به وجود آمده دعاوی مالی خواهد بود و در مقابل، چنانچه حق مزبور غیرمالی باشد، دعوا نیز غیرمالی خواهد بود. (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۷۸)

در قوانین ما، نه از مال تعریفی ارائه شده است و نه از حقوق مالی و فقط در برخی مواد قانون مدنی (مواد ۱۱ الی ۲۸) انواع و مصادیقی از آن ذکر شده است. از این رو، ملاحظه‌ی تعریف حقوقدانان از این مقوله لازم می‌آید. در تعریف حق مالی گفته شده است: «حق مالی

آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده منفعتی ایجاد نماید که قابل تقویم به پول باشد مانند حق مالکیت نسبت به خانه که مستقیماً برای دارنده‌ی آن ارزش پولی دارد...» (امامی، ۱۳۵۲، ج ۴: ۴)

حق غیرمالی آن است که اجرای آن، منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد ننماید مانند حق بنوت، زوجیت و امثال آن. بعضی از حقوق غیرمالی، ممکن است به طور غیرمستقیم ایجاد حقی نمایند که قابل تقویم به پول باشد اما این امر، آن حق را مالی نمی‌گرداند؛ مانند زوجیت که ایجاد حق نفقه برای زوجه و توارث برای زوجین می‌نماید که آن قابل تقویم به پول است. (امامی، ۱۳۵۲، ج ۴: ۴)

آنان که تعریف دعوای مالی و غیرمالی را بر حقوق مالی و غیرمالی منطبق می‌دانند، دعوا را به «حق متحرک» تعریف می‌نمایند و معتقدند تا زمانی که حقوق فردی مورد تعرض قرار نگرفته است، دعوایی ایجاد نمی‌گردد و هر حقی در تصاحب و مالکیت صاحب حق مستقر است. اما به محض آنکه نسبت به حقی، از طرف دیگران ادعایی مطرح شود، حق مزبور از حالت استقرار خارج گردیده و به حق متحرک تبدیل می‌شود؛ به طوری که هر یک از طرفین دعوا در مقام جلب و جذب آن به سوی خود می‌باشد. (قهرمانی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۷)

در پاره‌ای از استعلامات و نشست‌های قضایی نیز، در تعیین مالی یا غیرمالی بودن دعوی، «نوع حق مورد نزاع» مبنای اظهار نظر واقع شده است. به عنوان مثال، در نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۷۲۷۴ مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۷ در پاسخ به این پرسش که دعوای الزام به انجام تعهد در خصوص اجرای مفاد توافقنامه دایر به پرداخت قیمت منطقه‌ای یک قطعه زمین و همچنین الزام به تحویل زمین معوض، جهت ابطال تمبر قانونی، مالی است یا غیرمالی، اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه پاسخ داده است: «نظر به اینکه ذی نفع در مقام مطالبه‌ی بهای زمین و تحویل زمین معوض برآمده است، موضوع دعوا جنبه‌ی مالی دارد و خواسته باید تقویم و معادل آن، تمبر هزینه‌ی دادرسی ابطال گردد...» (سایت رسمی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه) در این نظریه، اداره‌ی حقوقی به مطالبه‌ی بهای زمین و تحویل آن اشاره کرده است و بنابراین، کسی که حق مطالبه‌ی بهای زمین یا تحویل آن را دارد، حق او مالی است و از آنجایی که این حق مورد نزاع است در نتیجه این دعوا نیز مالی تلقی گردیده است.

معیار دیگری که توسط برخی از حقوقدانان بیان شده است این است که اگر خواسته، مستقیماً قابل تقویم به پول باشد، دعوا مالی است و اگر خواسته قابل تقویم به پول نباشد

دعوی مطروحه غیرمالی است و با این معیار، دعوی مطالبه‌ی اجور معوقه یا مطالبه‌ی وجه چک یا اجرت‌المثل را دعوی مالی معرفی می‌کند. (واحدی، ۱۳۷۹: ۱۴۶)

در برخی از نظریات اداره‌ی حقوقی در تعیین مالی یا غیرمالی بودن دعوا، به مالکانه یا غیرمالکانه بودن ادعا اشاره شده است. برای نمونه، اداره‌ی حقوقی در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۵۳۰۰ مورخ ۱۳۷۳/۸/۳، در پاسخ به این پرسش که آیا دعوی اعتراض به ثبت ملک موضوع ماده‌ی ۱۶ قانون ثبت اسناد و املاک و اعتراض به تقاضای ثبت موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون حذف و اصلاح موادی از قانون ثبت مصوب ۱۳۷۰، از جمله‌ی دعوی مالی است یا غیرمالی، اعلام داشته است: «دعوی اعتراض بر ثبت موضوع ماده‌ی ۱۶ قانون نامبرده، به لحاظ اینکه در حقیقت، اعتراض به مالکیت است، از جمله دعوی مالی محسوب می‌شود». (سایت رسمی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه)

نقدی که بر این معیار وارد است این است که، تمام مصادیق دعوی را در بر نمی‌گیرد؛ چرا که هر دعوی مالی ناشی از ادعای مالکیت نیست؛ مگر اینکه بتوان گفت مالکانه یا غیرمالکانه بودن ادعا منصرف به استعمال‌هاست و در این استعمال‌ها، ملاک مالکیت برای پاسخ مدنظر واقع شده است و چنانچه استعمال دیگری صورت می‌گیرد، ملاک یا ملاک‌های دیگری مطرح می‌شد. (مهاجری، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

یکی دیگر از معیارهایی که در برخی از استعلامات، مورد توجه قرار گرفته است، توجه به «هدف خواهان» است. معمولاً، خواهان از طرح دعوا هدف و مقصود خاصی دارد و صرف‌نظر از اینکه دعوی مطروحه، منجر به چه نتیجه‌ای می‌شود، خواهان در اندیشه‌ی خود، دسترسی به هدف معینی را طراحی و بر مبنای آن مبادرت به تقدیم دادخواست نموده است.

از جمله در سال ۱۳۷۹، در بین قضات دادگستری قم، در پاسخ به این پرسش که، اصولاً ملاک در تشخیص دعوی مالی از غیرمالی چیست، اکثریت قضات حاضر در نشست قضایی چنین اظهار نظر کرده‌اند که: «...هر دعوایی که هدف مدعی آن، اولاً و بالذات، مطالبه‌ی مال باشد... آن دعوا مالی است... در غیر این صورت، دعوا غیرمالی محسوب می‌گردد». (درویش‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۲۶)

توجه به معیار هدف خواهان قابل تأمل است. خدشه‌پذیری نظریات فوق از این جهت است که در دعوی مدنی، اولاً؛ دادگاه هدف و مقصود مدعی را در قالب خواسته‌ی مطرح شده در دادخواست ارزیابی می‌کند از این رو، بدون توجه به خواسته‌ی مطرح شده در دادخواست،

کشف مقصود و هدف مدعی از دعوایی که مطرح کرده، امر آسانی نیست. ثانیاً؛ دادگاه مجاز به ورود به حیطة نیت و قصد خواهان از طرح دعوا نیست و ثالثاً از آنجایی که یکی از آثار مالی یا غیرمالی بودن دعوا، در میزان هزینه دادرسی زمان تقدیم دادخواست ظاهر می‌گردد، بنابراین دور و تسلسل رخ می‌دهد چرا که از یک طرف، لازمه بررسی قصد مدعی، کامل بودن دادخواست است و از طرف دیگر، لازمه تکمیل دادخواست، بررسی قصد و نیت مدعی برای مشخص شدن کیفیت دعوا از لحاظ مالی یا غیرمالی بودن آن است؛ بنابراین ملاک مذکور علمی نبوده و قابل رد است. (مهاجری، ۱۳۸۹: ۱۴۶)

یکی دیگر از معیارهای ارائه شده در مورد مالی یا غیرمالی بودن دعوا، معیار «نتیجه‌ی حاصل از دعوا» است. بر اساس این دیدگاه، صرف نظر از این که دعوا، مالکانه یا غیرمالکانه است و صرف نظر از اینکه موضوع دعوا، حق مالی یا غیرمالی است، نتیجه‌ای که در صورت پیروزی خواهان در دعوا، حاصل و عاید او می‌گردد، تعیین کننده نوع دعواست.

برای مثال در نشست قضایی سال ۱۳۷۹ دادگستری بابلسر، مسئله‌ی ملاک و مناط تشخیص دعوای مالی از غیرمالی به بحث گذاشته شد. پس از بحث و بررسی، اتفاق نظر قضات دادگستری مذکور بر این امر قرار گرفت که دعوای مالی آن است که شخص به مالی برسد. مانند دعوای ابطال سند مالکیت و یا هر دعوای مالی دیگر که بر اثر آن، شخص مالی را به دست آورد و یا از دست بدهد. (درویش زاده، ۱۳۸۷: ۲۲۵)

پرسش فوق در سال ۱۳۸۰ در بین قضات دادگستری اردبیل نیز مطرح شد و در پاسخ، اکثریت قضات حاضر در نشست قضایی چنین ابراز عقیده کرده‌اند که: «اگر نتیجه‌ی دعوا، مستقیماً مطالبه مال باشد، آن دعوا مالی است و الا دعوا غیرمالی خواهد بود و در بعضی موارد که قانونگذار، مصادیق دعوای مالی را بیان کرده است، همان گونه عمل می‌شود». (درویش زاده، ۱۳۸۷: ۲۲۹)

اداره‌ی حقوقی نیز در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۹۰۵۸ مورخ ۱۳۷۴/۱/۱۹ صریحاً به این موضوع اشاره کرده است که «ملاک تشخیص مالی یا غیرمالی بودن دعوا، نتیجه‌ی حاصله از دعوا می‌باشد». (سایت رسمی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه)

در ارتباط با این معیار ممکن است ایراد شود چنانچه دعوا به بی‌حقی خواهان منجر شود، مالی به دارایی او افزوده نمی‌شود پس چگونه می‌توان این دعوا را مالی دانست؟ در پاسخ به این ایراد باید گفت آنچه در معیار نتیجه مدنظر است، استعداد بالقوه‌ی دعوا برای افزایش

دارایی خواهان و یا به تعبیر دیگر، کاهش دارایی خواننده در نتیجه‌ی مستقیم حاصل از آن است؛ نه این که دعوا الزاماً به چنین نتیجه‌ای منجر شود.

معیار افزایش مستقیم دارایی در نتیجه‌ی دعوا مناسب‌ترین معیار به نظر می‌رسد. زیرا دعوا یک حادثه‌ی آتی نیست تا بتوان به صرف طرح و با بررسی خواسته، حکم به مالی یا غیرمالی بودن آن داد، بلکه دعوا امری مستمر است که منتهی به صدور رأی شده و آثار و نتایجی در پی دارد. همچنین تشخیص این که در نتیجه‌ی دعوا دارایی شخص افزایش می‌یابد یا نه، بسیار ساده‌تر از تشخیص مالی یا غیرمالی بودن خواسته است. گاهی ممکن است نتیجه‌ی دعوا، افزایش دارایی مدعی نبوده بلکه برگشت مالی به دارایی او باشد که به دلیل یکی از عقود معاوضی از مالکیت وی خارج شده است مانند موردی که شخص مال متعلق به خود را فروخته و سپس به دلیل اعمال خیار فسخ اقدام به طرح دعوی انحلال معامله می‌کند، در این صورت با فرض این که بین ثمن و مبیع برابری وجود داشته باشد و غبن در کار نباشد، به دارایی مدعی افزوده نمی‌شود اما دعوا مالی است.

پرسشی که قابل طرح است، این است که اصل بر مالی بودن دعاوی است یا اصل بر غیرمالی بودن آنهاست؟ اگر اصل بر مالی بودن دعاوی باشد، وقتی دلیلی بر غیرمالی بودن دعاوی یافت نشود، آن دعوا مالی محسوب می‌شود.

برخی از حقوقدانان معتقدند در مواردی که در مالی یا غیرمالی بودن دعوا تردید حاصل شود، اصل بر غیرمالی بودن دعاوی است؛ مگر اینکه مالی بودن آن احراز شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۴۲) دلایلی نیز در این رابطه ارائه شده است که به ذکر آنها می‌پردازیم؛

۱- یکی از روش‌های اصل‌شناسی، استفاده از قاعده‌ی ورود مورد اغلب یا همان غلبه و کثرت است؛ وقتی دعاوی مالی و غیرمالی را احصا کنیم، ملاحظه می‌گردد غلبه با دعاوی غیرمالی است زیرا کلیه‌ی دعاوی مربوط به ثبت احوال، خانواده (به جز مطالبه‌ی مهریه و نفقه‌ی معوقه) کلیه دعاوی موجر و مستأجر (به جز مطالبه اجور معوقه و خسارت وارده) کلیه‌ی دعاوی مربوط به امور حسبی، کلیه‌ی درخواست‌ها مانند درخواست تأمین دلیل، تأمین خواسته، دستور موقت، مهر و موم ترکه، تحریر ترکه و دعوی تولیت، رفع تصرف عدوانی و... غیرمالی است. (بهرامی، ۱۳۹۱: ۴۱)

۲- مالی بودن دعوای، محتاج نص و دلیل است؛ زیرا ایجاد تکلیف برای اصحاب دعوا و نیز کارکنان دادگستری می‌نماید از این رو، در مقام شک و تردید، اصل عدم جاری می‌شود. (بهرامی، ۱۳۹۱: ۴۱)

۳- اصل بر مجانی بودن خدمات عمومی است و دادرسی یکی از مصادیق بارز خدمات عمومی است و تکلیف مراجع قانونی بر اخذ مالیات و غیره، اصولاً برای هزینه در این امور است؛ در نتیجه در مقام تردید باید بنا را بر غیرمالی گذاشت. (بهرامی، ۱۳۹۱: ۴۱)

۴- اصل در اشیاء حلیت است؛ در مواردی که قانونگذار صراحتاً دعوایی را مالی یا غیرمالی دانسته قطعاً از آن تبعیت خواهد شد لیکن در مواردی که صراحتی وجود ندارد، انصراف به غیرمالی بهتر خواهد بود. (بهرامی، ۱۳۹۱: ۴۲)

این دلایل علی‌رغم مقبولیت ظاهری آنها، برای پذیرش اصل غیرمالی بودن دعوا، کافی نیستند زیرا؛

اولاً، با توجه به گستردگی روابط تجاری و اقتصادی مردم و لزوماً توسعه دامنه دعوای ناشی از این روابط، اماره‌ی غلبه بیشتر در مالی بودن دعوای قابل استناد است. همچنین در رابطه با نظر قانونگذار، به نظر می‌رسد که اصل بر مالی بودن دعوای است؛ زیرا در مبحث مربوط به شرایط دادخواست، قانون آیین دادرسی مدنی، هنگامی که در بند ۳ ماده‌ی ۵۱، به خواهان تکلیف می‌نماید که خواسته‌ی خود را در دادخواست تعیین نماید، بلافاصله تعیین بهای خواسته را نیز لازم دانسته است؛ یعنی از نظر قانونگذار، دعوای عموماً مالی هستند؛ البته قانونگذار پذیرفته است که ممکن است دعوای مطروحه مالی نباشد، از این رو، با قید «مگر آنکه...خواسته مالی نباشد»، تعیین بهای خواسته را در این مورد لازم ندانسته است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که غیرمالی بودن پاره‌ای از دعوای، استثناً بر اصل مالی بودن آنهاست. همچنین اینکه، قانونگذار در مواد ۶۱ و بعد قانون آیین دادرسی مدنی، فصلی از این قانون را به چگونگی تعیین بهای خواسته اختصاص داده و نیز در ماده‌ی ۶۳ این قانون، تحقق اختلاف بین اصحاب دعوا در رابطه با تعیین بهای خواسته را پذیرفته و راه حل آن را نیز از طریق انجام کارشناسی پیش‌بینی نموده است که این موارد، می‌تواند مهر تأییدی باشد بر اینکه قانونگذار، اصل را بر مالی بودن دعوای قرار داده است. (کریمی، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

ثانیاً، برخلاف آنچه طرفداران اصل غیرمالی بودن دعوای بیان داشته‌اند، مالی دانستن دعوای مشتبه برای افراد صاحب حق در دادخواهی خود، تکلیف و مشقتی را ایجاد نمی‌نماید.

چه این قبیل افراد می‌توانند در صورت واجد شرایط بودن، از امتیازات مربوط به دعوی اعسار از هزینه‌ی دادرسی استفاده نمایند. (قهرمانی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۳۶)

ثالثاً، تکلیف حاکمیت در ارائه‌ی خدمات عمومی از جمله فصل خصومت بین مردم غیر قابل انکار است؛ اما در هیچ نظام سیاسی، خدمات عمومی به صورت مجانی به افراد جامعه ارائه نمی‌شود و اخذ مالیات، خود بهترین دلیل بر غیر مجانی بودن این قبیل خدمات است؛ حتی قائلان به اصل غیرمالی بودن دعاوی نیز معتقد نیستند که انجام دادرسی بین مردم به صورت مجانی صورت گیرد، بلکه اختلاف آنان با طرفداران نظر مخالف، در میزان هزینه‌ی دادرسی است که این هزینه، در دعاوی مالی بیشتر از دعاوی غیرمالی است. (قهرمانی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۳۶)

رابعاً، در دیدگاه کسانی که اصل را بر غیرمالی بودن دعاوی می‌دانند، به اصل عدم و اصل حلیت استناد شده است؛ در حالی که موضوع این گونه اصول، شک است و در مواردی که در امری شک و تردید داشته باشیم به آنها متوسل می‌شویم. از طرف دیگر، موافق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده‌ی ۳ ق.آ.د.م. استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر در صورتی مجاز است که حکم قضیه در قوانین مدون بیان نشده باشد. بنابراین، چه از لحاظ اصولی و چه از لحاظ قانونی، استناد به این اصول در صورتی مجاز است که حکم قضیه بیان نشده باشد، اما همان طور که مشاهده گردید، مطابق برخی مواد از جمله بند ۳ ماده‌ی ۵۱ ق.آ.د.م. نظر قانونگذار بر مالی بودن دعاوی است.

علاوه بر آنچه گفته شد، فرهنگ عمومی جامعه ایجاب می‌کند که این امکان به افراد داده نشود که بی‌محابا و بدون اندیشه در مورد هزینه‌های دادرسی بتوانند از یک دادرسی رایگان و بر اساس احتمالات، اقدام به طرح دعوا علیه یکدیگر کنند. زیرا معمولاً افراد برای رجوع به مراجع قضایی، قبل از هر اقدامی، به هزینه‌های مالی آن می‌اندیشند و این امر موجب می‌گردد تا از اتخاذ تصمیمات عجولانه و دور از احتیاط آنها جلوگیری شود که نهایتاً به تقلیل حجم دعاوی در دادگستری منجر می‌گردد.

۳- مالی یا غیرمالی بودن دعاوی اعسار

با نگاهی به مواد قانونی مرتبط با دعاوی اعسار، درمی‌یابیم که قانونگذار، این دعوا را یک دعوی مالی قلمداد می‌کرده است. از جمله، به موجب ماده‌ی ۷۰۷ ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۱۸،

چنانچه دعوای اعسار رد می‌شد و مدعی اعسار، دعوای اصلی را تعقیب می‌نمود، دادگاه در ضمن حکم رد اعسار، مدعی اعسار را به پرداخت معادل هزینه دادرسی دعوای اصلی محکوم می‌نمود که این امر، نشان‌دهنده مالی بودن دعوای اعسار بوده است. (شمس، ۱۳۸۶: ج ۲: ۶۰) به عبارت دیگر، اگر دعوای اعسار از نظر قانونگذار غیرمالی می‌بود، محکومیت به پرداخت مبلغ معادل هزینه دادرسی دعوای اصلی، که به نوعی مجازات طرح ادعای کذب قلمداد می‌شده است، به لحاظ مبلغ اندک هزینه دعوای غیرمالی، امری عبث به نظر می‌رسد. اگرچه در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ چنین ترتیبی مقرر نشده است اما حذف ماده‌ی مورد اشاره، باعث تبدیل ماهیت دعوای اعسار از مالی به غیرمالی نمی‌گردد، بلکه تنها نتیجه‌ی حذف این مقررات، تشویق به طرح چنین دعوای است که می‌تواند موجب تراکم این قبیل پرونده‌ها در دادگاه‌ها و کندی امور شود.

همچنین، ماده‌ی ۲۲ قانون اعسار نیز که صراحتاً اعسار از پرداخت هزینه دادرسی دعوای اعسار از محکوم‌به را مورد پذیرش قرار داده است، دلالت بر مالی بودن دعوای اعسار دارد؛ چرا که اگر دعوای اعسار غیرمالی باشد، اعسار از پرداخت هزینه دادرسی، به لحاظ مبلغ کم آن منتفی خواهد بود.^۱ (عرفانی، ۱۳۸۸: ۴۰)

رویه‌ی قضایی سابق نیز موافق مالی بودن دعوای اعسار بود به طوری که اداره‌ی حقوقی بیان کرده است: «بر طبق ماده‌ی ۵۲۲ سابق قانون آیین دادرسی مدنی، حکم نسبت به متفرعات دعوا مانند خسارت و اعسار، در صورتی که خواسته‌ی دعوای اصلی کمتر از سه هزار ریال باشد غیر قابل فرجام دانسته شده است؛ به این ترتیب مقنن به مالی بودن دعوای اعسار نظر داشته و ماده‌ی ۷۰۲ قانون (قدیم) آیین دادرسی مدنی که پرداخت هزینه دادرسی دعوای اعسار را در صورت رد آن پیش‌بینی کرده و ماده‌ی ۲۷ قانون اعسار که محکومیت مدعی را به پرداخت دو برابر مخارج محاکمه و حق الوکاله‌ی وکیل در صورت رد اعسار ذکر نموده، هر دو دال بر مالی بودن این دعواست و رویه‌ی قضایی محاکم نیز در این مورد، خواسته‌ی دعوا را ملاک دانسته است و شق ۵ ماده‌ی ۵۲۲ اصلاحی قانون آیین دادرسی مدنی که حکم راجع به اعسار را غیر قابل فرجام دانسته، به هیچ وجه دلالتی بر غیرمالی بودن دعوای اعسار ندارد و بنابراین، عموم ماده‌ی ۴۷۶ قانون مزبور (ماده‌ی ۳۳۱ ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹) در مورد حد

^۱ نظریه‌ی اقلیت قضات حاضر در نشست قضایی دادگستری فریدن، اردیبهشت ۱۳۸۳

نصاب احکام پژوهش‌پذیر با توجه به ماده‌ی ۴۷۹ آن قانون، شامل دعوی اعسار نیز می‌باشد.

(نظریه‌ی کمیسیون مشورتی حقوق مدنی، نقل از شمس، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۱)

این رویه ادامه داشت تا اینکه هیات عمومی دیوان عالی کشور، در رأی قابل انتقاد و با استدلالی نه‌چندان محکم، دعوی اعسار از محکوم‌به را غیرمالی شمرد. اگرچه رأی وحدت رویه، برای تمام دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است و تنها به موجب قانون نسخ می‌شود و در عمل نیز دادگاه‌ها به استناد همین رأی، دعوی اعسار را غیرمالی می‌دانند، اما در مقام بحث و فحص نظری باید دید اولاً استدلالی که در این رأی به کار رفته چیست و ثانیاً، آیا استدلال به کار گرفته شده صحیح است یا خیر.

در پی صدور آرای متعارض از دادگاه‌های تجدیدنظر استان همدان در مورد قابلیت تجدیدنظر رأی صادره در خصوص اعسار از محکوم‌به، موضوع برای اتخاذ تصمیم و ایجاد وحدت رویه‌ی قضایی به هیئت عمومی دیوان عالی کشور ارجاع داده شد. در درخواست دادستان کل کشور ابتدا موضوع مورد اختلاف مطرح گردید و به این صورت اعلام شد: «بر اساس گزارش ۲- ۱۳۸۲/۱/۱۸ رئیس محترم شعبه‌ی دوم دادگاه عمومی اسدآباد، از شعب دوم و سوم دادگاه‌های تجدیدنظر استان همدان نسبت به قابلیت تجدیدنظر احکام مربوط به اعسار از پرداخت محکومیت‌های مالی به شرح پرونده‌های کلاسه‌ی ۱۱۹۱/۸۱ و ۸۱/۸۴۵ آرای مختلفی صادر گردیده است...».

سپس خلاصه‌ی جریان هر دو پرونده ذکر گردیده و در پایان آمده است؛ «با توجه به مراتب فوق، نظر به اینکه از شعب دوم و سوم دادگاه‌های تجدیدنظر استان همدان، در مورد قابل تجدیدنظر بودن احکام اعسار مربوط به مواد ۲ و ۳ قانون نحوه‌ی اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷، رأی متهافت صادر گردیده است و شعبه‌ی دوم دادگاه مزبور، طی دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۲۷۳ مورخ ۱۳۸۱/۱۱/۵ با تجدیدنظر خواهی موافقت نموده و رأی بدوی را مورد تأیید قرار داده، اما شعبه‌ی سوم تجدیدنظر استان همدان، به دلالت دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۷۷ مورخ ۱۳۸۱/۱۱/۱۷ رأی صادره را قابل تجدیدنظر ندانسته و دادخواست تقدیمی را مردود اعلام نموده است، بنابراین تقاضامند است در اجرای ماده‌ی ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، موضوع مورد اختلاف جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد». دادستان کل کشور وقت^۱

^۱ آیت الله نمازی

در رابطه با این موضوع نظر خود را چنین اعلام نمود: «ادعای اعسار و رسیدگی و صدور هرگونه حکمی نسبت به آن، ناظر به شیوهی اجرای حکم اولی نیست تا غیرقابل تجدیدنظر باشد، بلکه طرح این دعوا در تعارض با حق محکوم‌له بوده و به عنوان یک دعوی مستقل، داخل در اطلاعات و عمومات مقررات رسیدگی دادگاه‌ها به دعوای حقوقی از جمله مقررات مندرج در مواد ۳۳۱ و ۵۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی خواهد بود از این رو، رأی صادره از شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که رأی بدوی را قابل تجدیدنظر دانسته و در مقام تجدیدنظر نسبت به آن انشای رأی نموده، مطابق با موازین قانونی تشخیص و مورد تأیید می‌باشد».

هیات عمومی سپس مشاوره نموده و به اتفاق آراء، در رأی شماره‌ی ۶۶۲ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۹ چنین اظهار نظر کرده است: «برطبق ماده‌ی ۲۶ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ حکم رد یا قبول اعسار در مورد محکوم‌به، قابل استیناف است و به موجب بند (ب) ماده‌ی ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، کلیه‌ی احکام صادره در دعوای غیرمالی قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد. بنا به مراتب و با توجه به غیرمالی بودن دعوای اعسار، رأی شعبه‌ی دوم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که دعوای مذکور را قابل تجدیدنظر دانسته مستنداً به ماده‌ی ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به اتفاق آرای اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با قانون تشخیص و تأیید می‌شود. این رأی در موارد مشابه برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است».

بنابراین ملاحظه می‌گردد اختلاف حادث شده بین شعب دوم و سوم دادگاه تجدیدنظر استان همدان راجع به قابل تجدیدنظر بودن و یا قابل تجدیدنظر نبودن احکام مربوط به اعسار از پرداخت محکومیت‌های مالی می‌باشد و درخواست دادستان کل کشور نیز راجع به حل اختلاف بین شعب مذکور در خصوص قابلیت تجدیدنظر این احکام بوده و نظریه‌ی دادستان کل کشور نیز پس از استدلال حقوقی، مبنی بر قابلیت تجدیدنظر احکام مربوط به اعسار از پرداخت محکومیت‌های مالی می‌باشد. از این رو، هیات عمومی دیوان عالی کشور نیز می‌بایست راجع به اختلاف مستحده و درخواست ارائه شده دادستان کل کشور، یعنی قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر از دعوای اعسار اظهار نظر می‌نمود. اما اعضای محترم هیئت عمومی دیوان عالی کشور، جهت اتخاذ تصمیم در خصوص این موضوع، با استفاده از یک قضیه‌ی غیر یقینی به نتیجه‌ای رسیده‌اند که این نتیجه عبارت است از قابل تجدیدنظر بودن دعوای مزبور. قضیه دیوان به این صورت طرح گردیده که "به موجب بند ب ماده‌ی ۳۳۱ قانون آیین دادرسی

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، کلیه‌ی احکام صادره در دعاوی غیرمالی قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد (کبرای قضیه)". "با توجه به غیرمالی بودن دعوی اعسار (صغرای قضیه)", "رأی شعبه‌ی دوم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که دعوی مزبور را قابل تجدیدنظر دانسته مستنداً به ... صحیح و منطبق با قانون تشخیص و تأیید می‌گردد (نتیجه‌ی قضیه)"؛ در نتیجه، صغرای قضیه مطرح شده غیر یقینی بوده و به این جهت، نتیجه‌ی حاصله را نیز مخدوش نموده است. زیرا در خصوص غیرمالی بودن دعوی اعسار هیچ حکم یقینی وجود ندارد و در واقع حکم مالی بودن و یا غیرمالی بودن دعوی اعسار ظنی و غیر یقینی است و نمی‌توان آن را به عنوان صغرای قضیه مورد استفاده قرار داد و همان طور که ذکر شد، قوانین و رویه‌ی قضایی موافق مالی بودن دعوی اعسار بوده‌اند و دیوان بدون توجه به این مسئله و بدون ذکر استدلال کافی، دعوی اعسار را غیرمالی اعلام نمود. (مظاهر حقیقی، نقل از خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا» www.isna.ir کد خبر: ۰۷۴۲۸-۹۰۰۹، شنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۰)

همچنین، برخی از قضات حاضر در نشست قضایی دادگستری شهرستان فریدن در سال ۱۳۸۳، با انتقاد از رأی وحدت رویه‌ی فوق، بیان داشته‌اند که مسئله‌ی مالی یا غیرمالی بودن دعوی اعسار در متون قانونی روشن شده است؛ از جمله ماده‌ی ۲۲ قانون اعسار که بیانگر مالی بودن دعوی اعسار است^۱ در نتیجه رأی مذکور را در آن قسمت که دعوی اعسار از محکوم‌به را غیرمالی اعلام کرده است، مخالف نص صریح قانون دانسته و نظر به ارجحیت اجرای قانون داده‌اند؛ زیرا رأی وحدت رویه نباید و نمی‌تواند ناقض قانون باشد. (عرفانی، ۱۳۸۸: ۴۱)

مضافاً اینکه لازمه‌ی طرح هر موضوعی در دیوان، سبق حدوث اختلاف آرای محاکم است که در موضوع مورد بحث چنین اختلافی ملاحظه نمی‌گردد و حتی در صورت وجود اختلاف، چنین موضوعی از دیوان عالی کشور درخواست نگردیده و با توجه به اینکه وضع یا نسخ قوانین از شمول قلمرو اختیارات هیأت مزبور خارج است، اقدام به چنین عملی از سوی هر نهاد و مرجعی حتی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به منزله‌ی نقض حریم قانون اساسی و اصل تفکیک و استقلال قوای سه‌گانه بوده و دخالت در وظیفه قوه‌ی مقننه تلقی خواهد شد.

^۱ ماده‌ی ۲۲ قانون اعسار که صراحتاً، اعسار از پرداخت هزینه‌ی دادرسی دعوی اعسار از محکوم‌به را مورد پذیرش قرار داده است، دلالت بر مالی بودن دعوی اعسار دارد؛ چرا که اگر دعوی اعسار غیرمالی باشد، اعسار از پرداخت هزینه‌ی دادرسی، به لحاظ مبلغ کم آن متفی خواهد بود.

بنابراین با دقت در رأی مزبور و ملاحظه‌ی سیاق عبارات و نحوه‌ی کلام هیات عمومی دیوان عالی کشور مستفاد می‌گردد که رأی فوق‌الاشعار در باب قابلیت تجدیدنظر از دعوای اعسار بوده و غیرمالی بودن دعوای اعسار فقط جهت بهره‌برداری از آن برای رسیدن به نتیجه‌ی مورد نظر هیات بوده و علی‌الظاهر تکلیفی به امتثال و تبعیت از آن برای سایر محاکم ایجاد نمی‌نماید.

البته به نظر می‌رسد که هیات عمومی دیوان و اعضای آن با اتخاذ این تصمیم سعی داشته‌اند با غیرمالی دانستن دعوای اعسار، به خواهان چنین دعوایی مساعدت نموده و مشکل اشخاصی را که قادر به پرداخت محکومیت مالی نیستند و اقدام به طرح دعوای اعسار می‌نمایند کمتر نموده و از پرداخت هزینه‌ی دادرسی دعوای مالی معاف نمایند. هر چند این هدف بسیار ارزشمند است اما:

اولاً؛ ماده‌ی ۲۲ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ با توجه به همین مشکل وضع گردید و به نوعی به حل مشکل پرداخته و کسانی که از پرداخت هزینه‌ی دادرسی، ادعای اعسار می‌نمایند را بدون رسیدگی مخصوص از پرداخت مخارج مربوطه معاف نموده است.

ثانیاً؛ اتخاذ چنین تصمیماتی باعث تشویق محکوم‌علیه جهت طرح بی‌جهت دعوای اعسار می‌گردد که حداقل نتیجه‌ی آن، اطلاع دادرسی می‌باشد، چنانچه عملاً نیز تقریباً در کنار هر دادخواست تقدیمی، یک ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی و به دنبال هر حکم محکومیت قطعی، یک دادخواست صدور حکم اعسار از پرداخت محکوم‌به نیز به دادگستری وارد می‌گردد و به این ترتیب، به سادگی شاهد چند برابر شدن پرونده‌های مطروحه در محاکم می‌باشیم.

برخی از حقوقدانان نیز معتقدند که دعوای اعسار دعوایی مالی است با این استدلال که مدعی آن را برای پرداخت نکردن پولی اقامه می‌کند که به عهده‌ی اوست. (شمس، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۵۶)

همان‌طور که بیان شد، یکی از روش‌های ارائه شده برای تشخیص مالی یا غیرمالی بودن دعوای، توجه به معیار «هدف خواهان» است. در نشست قضایی دادگستری قم در سال ۱۳۸۶ نظریه‌ای اعلام شد که به هدف خواهان در دعوای اعسار استناد شده است: «غرض از طرح دعوای اعسار از هزینه‌ی دادرسی و محکوم‌به، رسیدن به مال نیست ... مقصود خواهان از چنین دعوایی، "نگرفتن مال از وی" و "تقاضای مهلت در پرداخت آن" می‌باشد. همان‌طور که اگر کسی از طلبکار خود بخواهد فعلاً طلبش را از او نگیرد یا آن را تقسیط نماید،

نمی‌گویند که مالی را از او طلب کرده است. در دعوای اعسار از هزینه‌ی دادرسی نیز، خواهان در واقع از دادگاه تقاضا می‌کند که فعلاً هزینه‌ی دادرسی را وصول نکند و آن را تا زمان صدور یا اجرای حکم به تأخیر بیندازد». (عرفانی، ۱۳۸۸: ۸۶) در نشست قضایی دادگستری شیراز در سال ۱۳۸۲ آمده است: «در دعوای مالی، خواسته‌ی خواهان، تحصیل مال است و درخواست وی این است که مالی از خواننده اخذ و به دارایی وی افزوده شود اما در دعوای اعسار چنین نیست، چون با وجود حکم اعسار و استفاده‌ی مدعی از امتیازات، همچنان مدیون محسوب شده و هر وقت ملاتت پیدا کرد باید محکوم‌به را بپردازد و آنچه در دعوای اعسار مورد لحوق حکم قرار می‌گیرد، اعلام یک وضعیت (دارا بودن و یا نبودن وی برای پرداخت محکوم‌به) است و لا غیر». (عرفانی، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

برخی نیز از توجه به معیار نتیجه‌ی حاصله از دعوا، چنین نتیجه گرفته‌اند که دعوای اعسار غیرمالی است. از جمله، در نشست قضایی دادگستری شهرستان فریدن در سال ۱۳۸۳، اکثریت قضات حاضر در نشست مزبور، در پاسخ به این پرسش که آیا دعوای اعسار مالی است یا غیرمالی، علاوه بر استناد به رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۶۲ چنین اظهار نظر شده بود که: «نظر به اینکه در نتیجه‌ی اثبات اعسار از محکوم‌به، به صورت مستقیم مالی به دست نمی‌آید نتیجه گرفته می‌شود که دعوای اعسار، غیرمالی است».

در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر از قضات با استفاده از همین معیار یعنی توجه به نتیجه حاصل از دعوا، دعوای اعسار را یک دعوای مالی معرفی کرده‌اند. برای مثال در نشست قضایی فوق‌الذکر، اقلیت قضات حاضر این گونه بیان کرده بودند: «دعوای اعسار مالی است چرا که اگر حکم به اعسار صادر شود، نتیجه‌ی آن این خواهد بود که محکوم‌علیه مالی به محکوم‌له پرداخت نخواهد کرد و اگر حکم به رد دعوای اعسار داده شود محکوم‌علیه موظف است مالی را به محکوم‌له بپردازد». (عرفانی، ۱۳۸۸: ۴۱)

همچنین در نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی به شماره‌ی ۷/۸۳۷ مورخ ۱۳۷۸/۱۱/۱۹ چنین بیان شده است: «دعوای اعسار محتاج به دادخواست است و با توجه به نتیجه و اثر آن که معافیت محکوم‌علیه از پرداخت را در پی دارد، یک دعوای مالی است». (سایت رسمی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه)

اگر به نتیجه‌ی دعوای اعسار توجه کنیم، خواهیم دید که نتیجه‌ی دعوا برای محکوم‌علیه، رهایی از پرداخت فوری محکوم‌به و برخورداری از مهلت و فرصت برای تأدیه‌ی آن است و

نتیجه‌ی دعوا برای محکوم‌له، نرسیدن به طلب در موعدی است که مستحق دریافت در آن موعد بوده است. تلاش مدعی اعسار علاوه بر رهایی از حبس که البته به موجب بخشنامه‌ی جدید منتفی شده است، به دست آوردن مهلت و زمان است. قاعده‌ی فقهی «لأجل قسط من الثمن» گویای تأثیر زمان بر ارزش اموال است. در عرف هم اجناس نسیه گران‌تر از اجناس نقد هستند؛ زیرا فرصتی که به خریدار در قالب پرداخت قسطی ثمن داده می‌شود، واجد ارزش است و بر بهای مورد معامله می‌افزاید. خسارت تأخیر تأدیه که بهتر است از آن به خسارت ناشی از کاهش ارزش پول تعبیر کنیم نیز، جلوه‌ی دیگری از اهمیت مسئله‌ی زمان و تأثیر آن بر میزان ارزش مال اعم از عین و دین است. شاید در مورد دعوای اعسار گفته شود که در کنار تقسیط دین، با در نظر گرفتن خسارت تأخیر تأدیه، می‌توان کاهش ارزش پول یا مال را جبران کرد. اما؛

اولاً، خسارت تأخیر تأدیه همیشه با واقعیت منطبق نیست.

ثانیاً، در ماده‌ی ۵۲۲ ق.آ.د.م. که مقرر می‌دارد: «در دعوای که موضوع آن، دین و از نوع وجه رایج بوده و با مطالبه‌ی داین و تمکن مدیون، مدیون امتناع از پرداخت نموده، در صورت تغییر فاحش شاخص قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت و پس از مطالبه‌ی طلبکار، دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص قیمت سالانه که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد محاسبه و مورد حکم قرار خواهد داد»، یکی از شرایط استحقاق داین نسبت به دریافت خسارت تأخیر تأدیه و تحقق و تعلق خسارت تأخیر تأدیه بر ذمه‌ی مدیون، امتناع مدیون از پرداخت بدهی خود هنگام مطالبه‌ی داین با وجود "تمکن مدیون" اعلام شده است و این در حالی است که کسی که مدعی اعسار است و آن را اثبات می‌کند، غیر متمکن اعلام می‌شود از این رو، پس از صدور حکم اعسار، تأخیری که بخاطر اعطای مهلت یا قرار تقسیط رخ می‌دهد، خارج از بحث خسارت تأخیر تأدیه است.

ثالثاً، با وحدت ملاک از رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ هیات عمومی دیوان عالی کشور^۱، این قاعده به دست می‌آید که بعد از صدور حکم اعسار، خسارت تأخیر تأدیه به دین اصلی تعلق نمی‌گیرد؛

^۱ «از قانون تجارت استفاده نمی‌شود که این طبقه از طلبکاران (یعنی طلبکاران با وثیقه) علاوه بر مزایای فوق (یعنی وصول تمام طلب از مال مورد وثیقه و در صورت وجود مازاد دین، استفاده از سهم غرملی) ذی حق در مطالبه خسارت تأخیر ادا از تاریخ ورشکستگی به بعد هم باشند و ماده‌ی ۵۶۲ قانون تجارت... با توجه به ماده‌ی ۵۶۱ قانون مزبور، ناظر به موردی است که تاجر ورشکسته ملات حاصل نموده و بخواهد اعاده‌ی اعتبار کند؛ بنابراین نظر شعبه سوم مبنی بر اینکه طلبکاران ورشکسته اعم از اینکه وثیقه داشته باشند یا نه، حق مطالبه‌ی خسارت تأخیر تأدیه ایام بعد از تاریخ توقف را ندارند صحیح به نظر می‌رسد...» در پاسخ به این پرسش که منظور هیئت عمومی از ذکر «تاریخ ورشکستگی»، تاریخ شروع توقف است یا تاریخ صدور حکم ورشکستگی، به نظر می‌رسد با توجه به مندرجات رأی دادگاه استان که مورد تأیید دیوان عالی کشور قرار گرفته است، منظور هیئت، تاریخ صدور حکم ورشکستگی می‌باشد (صقری، ۱۳۷۵: ۲۲۳)

بدین ترتیب، بدهکاری که با اثبات ادعای اعسار خود، هم از زمان بیشتری برای بازپرداخت دین خود برخوردار می‌شود و هم از خسارت تأخیر تأدیه معاف است و نیز محکوم‌له (طلبکار) را از حق مسلم و قانونی خود برای مدتی محروم می‌کند. بدون شک دارای انگیزه‌های سودجویانه است. از این رونباید پنداشت که در دعاوی مالی لزوماً دارای مثبت شخص افزایش می‌یابد، بلکه کاستن از دارایی منفی نیز یک نوع تحصیل مال است و این همان اتفاقی است که در دعاوی اعسار رخ می‌دهد.

با این تفاسیر و علی‌رغم مخدوش بودن رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۶۲ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۹ که دعاوی اعسار را غیرمالی اعلام نموده است، محاکم به تبعیت از رأی مذکور، هم دعاوی اعسار از محکوم‌به و هم دعاوی اعسار از هزینه‌ی دادرسی و نیز دعاوی تقسیط محکوم‌به را غیرمالی تلقی می‌کنند؛ در حالی که قدر متیقن از رأی مزبور، غیرمالی بودن دعاوی اعسار از محکوم‌به است.

محاکم حتی دعاوی مربوط به تقلیل اقساط را نیز غیرمالی محسوب می‌کنند؛ به عنوان نمونه در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۹۱۱۸۱۷ شعبه‌ی چهارم دادگاه عمومی شهرستان قائم‌شهر، خواسته‌ی خواهان، تقلیل اقساط مندرج در دادنامه‌ی سابق‌الصدور صادره از همین شعبه (مبنی بر پرداخت ماهیانه یک عدد سکه‌ی بهار آزادی) بوده است که خواهان، هزینه‌ی دادرسی دعاوی غیرمالی را واریز نموده و دادگاه نیز به دعاوی وی رسیدگی نموده است.

نتیجه

با بررسی نظرات مختلف و ملاک‌های متنوعی که در خصوص تشخیص دعوا از حیث مالی یا غیرمالی بودن ارائه شده است، و همچنین با ملاحظه‌ی مواد قانونی مرتبط با دعاوی اعسار، این نتیجه به دست می‌آید که دعاوی اعسار را باید یک دعاوی مالی دانست. اگر چه در نگاه اول، این دعوا برای اثبات وضعیت مدعی آن طرح می‌شود و از این حیث، غیرمالی به نظر می‌رسد اما باید توجه داشت که هدف از طرح دعاوی اعسار و نیز نتیجه‌ای که عملاً عاید خواهان دعاوی اعسار می‌گردد، برخورداری از زمان بیشتر برای پرداخت دین یا هزینه‌ی دادرسی است که در قالب اعطای مهلت یا تقسیط محکوم‌به محقق می‌گردد و بهره‌مندی از زمان، واجد ارزش مالی است. وضعیت معسر مبتنی بر عدم توانایی مالی او جهت تأدیه‌ی دین اوست و نیز فرصتی که او در پی اثبات دعاوی اعسار از آن بهره‌مند می‌گردد، همگی دلالت بر

مالی بودن دعوای اعسار دارند. با این وجود، دیوان عالی کشور در رأیی که مورد انتقاد است، دعوای اعسار را دعوای غیرمالی قلمداد کرده است. با توجه به اینکه با صدور حکم اعسار، خواهان از پرداخت هزینه دادرسی یا پرداخت یکجای دین خود معاف می‌شود، باید دعوای اعسار را مالی تلقی کرد.



منابع:

۱. امامی، سید حسن (۱۳۵۲)، *حقوق مدنی*، جلد چهارم، تهران: انتشارات اسلامیه.
۲. امینی، علیرضا و آیتی، سید محمد رضا (۱۳۸۷)، *تحریر الروضه فی شرح المعه*، جلد اول، تهران: نشر طه.
۳. بهرامی، بهرام (۱۳۹۱)، *دعاوی مالی و غیر مالی*، تهران، انتشارات نگاه بینه.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۵)، *دانشنامه‌ی حقوقی*، جلد اول، تهران: انتشارات ابن سینا.
۵. درویش زاده، محمد (۱۳۸۷)، *مجموعه نشست‌های قضایی مسائل آیین دادرسی مدنی ۲*، تهران: نشر جاودانه
۶. زاهدی، حسن (۱۳۸۰)، «دعاوی مالی و غیر مالی»، *مجله‌ی حقوقی دادگستری*، شماره ۳۷.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۶)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد اول، تهران: انتشارات دراک.
۸. شمس، عبدالله (۱۳۸۶)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد دوم، تهران: انتشارات دراک.
۹. شهید اول، محمد بن مکی (۱۳۸۵)، *اللمعه اللمشقیه*، جلد اول، ترجمه‌ی علی شیروانی و محسن غروی‌ان، قم: انتشارات دارالفکر.
۱۰. صدر زاده افشار، سید محسن (۱۳۷۹)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب*، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۱. صقری، محمد (۱۳۷۵)، «رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۱۵۵ مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۱۴ و تکلیف خسارت تأدیه‌ی مطالبات بانک‌ها و اشخاص دیگر در دوران مشکوک یا توقف»، *نشریه‌ی دیدگاه‌های حقوق قضایی*، شماره‌ی
۱۲. عرفانی، توفیق (۱۳۸۸)، *اعسار در رویه‌ی قضایی*، تهران: انتشارات جاودانه.
۱۳. قهرمانی، نصرالله (۱۳۹۰)، *مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی*، جلد دوم، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۴. کاویانی، مرتضی (۱۳۸۲)، «راجع به هزینه‌ی دادرسی»، *نشریه‌ی دادگستر*، شماره‌ی ۴۲.
۱۵. کریمی، علی اصغر (۱۳۸۲)، «دعاوی مالی و غیر مالی»، *فصلنامه‌ی دیدگاه‌های حقوقی دانشکده‌ی علوم قضایی و خدمات اداری*، شماره‌ی ۲۸ و ۲۹.
۱۶. معاونت آموزش و تحقیقات قوه‌ی قضاییه (۱۳۸۸)، *مصادیق دعاوی مالی و غیر مالی و هزینه‌های خدمات قضایی و وکالتی*، تهران: انتشارات جاودانه.
۱۷. مهاجری، علی (۱۳۸۹)، *دعاوی مالی و غیر مالی در حقوق ایران و فرانسه*، تهران: انتشارات فکرسازان.
۱۸. موسوی الخمینی، روح‌الله (۱۳۷۰)، *تحریر الوسیله*، جلد چهارم، ترجمه‌ی سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: انتشارات دارالعلم.

۱۹. واحدی، قدرت الله (۱۳۷۹)، *بایسته‌های آیین دادرسی مدنی*، تهران: نشر میزان.

۲۰. سایت رسمی اداره‌ی کل حقوقی و اسناد و امور مترجمین قوه‌ی قضائیه www.edarehoquqy.ir

۲۱. خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا» www.isna.ir

